

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (در گفتگو با یک مقوم کهنه‌کار، استاد خلیل مستوفی)

بخش دوم

علی صادق‌زاده وایقان^۱

نیم قرن تلاش ارزنده و کوشش بی‌دریغ استاد مستوفی در جمع‌آوری نسخه‌های خطی کشورمان بر کسی پوشیده نیست، به ویژه سازمان‌های دولتی مانند: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، میراث فرهنگی و کتابخانه‌های بزرگی از قبیل: ملی، مجلس، مرعشی، آستان قدس رضوی و ... با استاد خاطرات نهفته و اسرار نهانی فراوانی داشته‌اند و جلسات بی‌شماری را با حضورش ثبت کرده‌اند. ایشان علاوه بر سفر به اکثر شهرها و روستاهای کشورمان، حدود ۲۰ سفر به شهرهای مختلف هند داشته‌اند و نسخه‌های خطی نفیس و فراوانی که در سینه هند نهفته بود را خریداری و به کشورمان انتقال داده‌اند.

در بخش اول سفرنامه^۲ با اشاره به اهمیت فراهم‌آوری مخطوطات در مقدمه، آشنایی مختصر با استاد خلیل مستوفی و انگیزه سفر ایشان به هند، خلاصه‌ای از مسافرت استاد به لکنه را بیان کردیم. در این بخش سعی کردیم تا خلاصه‌ای از سفرهای استاد به شهرهای حیدرآباد، کانپور، پونه، بمبئی و دهلی را بازگو کنیم تا فرصت به مکتوب نمودن سفرها و خاطرات استاد به شهرهای ایران و هم‌نشینی با اساتید برجسته این حوزه نیز فراهم شود.

ذکر این نکته لازم است که خاطرات و بازگو کردن سفرهای استاد مستوفی علاوه بر انعکاس تلاش و

۱. رئیس گروه فراهم‌آوری مخطوطات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

۲. در زمان غزنویان زبان فارسی به هند راه یافته بود.

۳. نشریه پیام بهارستان، دوره دوم، سال دوم، شماره ششم، زمستان ۱۳۸۸، صص ۷۵۷-۷۶۶.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

کوشش بی‌دریغ ایشان برای جمع‌آوری نسخه‌های خطی - که نامی جز ایثار و گذشت نمی‌توان بر آن نهاد - نقاط اخلاقی، انسانی و پندآموز فراوانی دارد که برای جوانان امروزی بسیار مفید است و راه‌های امر به معروف عملی را بیان می‌کند و مکتب تشیع را به ملت‌های سایر ممالک و مذاهب معرفی می‌نماید. شاید ذکر خاطرات و سفرهای استاد، تأثیر و ارزش بیشتری در مقایسه با ارزش بازگرداندن آثار مکتوب ایران و اسلام به آغوش وطن داشته باشد. به همین دلیل از استاد خواهش کردیم تا علاوه بر مباحث مربوط به نحوه تهیه، خرید و فروش نسخه‌های خطی، خلاصه‌ای از خاطرات این سفرها را بیان کند.

قسمت دوم: سفر به حیدرآباد^۱

در این سفر آقای جوزز^۲ در حیدرآباد، کتابفروشی به نام عابد را معرفی کرد که اصلیتش عرب زبان بود اما زبان انگلیسی، فارسی و آلمانی را به خوبی می‌دانست. اکثر خارجی‌ها که به حیدرآباد سفر می‌کنند به سراغ ایشان می‌روند چون با تمام اساتید حیدرآباد آشنا است. با راهنمایی آقای عابد به کتابخانه‌ای رفتیم که متعلق به اولاد نظام دکن^۳ بود و کتاب‌های مهمی در گذشته جمع‌آوری کرده بودند. کتاب‌های زیادی

۱. حیدرآباد یکی از شهرهای بزرگ هند و پایتخت ایالت آندرا پرادش و ششمین شهر بزرگ هند است. این شهر حدود ۶,۷ میلیون نفر جمعیت دارد که اکثر آن‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دهند. ۳۵٪ مردم حیدرآباد مسلمانان سنی مذهبند. حیدرآباد شهر معابد، مساجد و بازارها شناخته شده است و دارای طبیعت بسیار زیبایی می‌باشد. حیدرآباد از دو شهر بزرگ حیدرآباد و سکندرآباد تشکیل شده و در این اواخر شهر خیبرآباد نیز به این شهر وصل شده است. در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی سلسله قطب شاهیان در حدود دو صد سال بر این شهر حکومت داشتند و مرکز حکومتشان گلکنده بود. بنیانگذار این سلسله سلطان قلی همدانی بوده است. حیدرآباد بیشتر شبیه شهر مسلمانان است. شهر حیدرآباد به ویژه بخش قدیمی آن که در حاشیه رود موسی قرار دارد، با فرهنگ غنی و شکوفای اسلامی خود چهره خاصی در میان شهرهای هندوستان دارد. بناهای عظیم و باشکوه اسلامی، مساجد و بانوان محجبه این شهر حکایت از عمق فرهنگ اسلامی در این شهر داشته است و شهر حیدرآباد را به عنوان شهری اسلامی - ایرانی معرفی می‌کند. این شهر به جهات مختلف سیاسی، فرهنگی، تاریخی، علمی و اقتصادی از شهرهای مهم هند و یکی از قطب‌های اقتصادی، سیاسی در جنوب این کشور می‌باشد. سابقه ۵۰۰ ساله حضور ایرانیان در این منطقه، عامل مهمی در ایجاد تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در جنوب هند شده به طوری که امروزه هیچ مورخ و باستان‌شناسی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن نقش ایرانیان و پادشاهان مسلمان و شیعه مذهب ایرانی در این منطقه تصویر کامل و درستی از وضعیت گذشته و حال منطقه ارائه کند. اثرات این حضور تاریخی را می‌توان در معماری، زبان، فرهنگ، هنر و دیگر ابعاد زندگی مردم جنوب هند به خوبی مشاهده نمود.

۲. مدیر کتابفروشی علوی در بمبئی، مشاور، راهنما و مترجم استاد مستوفی

۳. در سال ۱۷۲۴م نظام‌الملک آصف‌جاه با استفاده از ضعف حکومت مرکزی، منطقه تحت سلطه خود و از جمله آن حیدرآباد را مستقل اعلام نموده و سلسله نظام شاهیان حیدرآباد را بنیان گذارد که تا زمان استقلال هند در سال ۱۹۴۸میلادی پا برجا ماند. پس از فروپاشی حکومت گورکانیان در دهلی حکومت پادشاهان نظام در جنوب هند (دکن) مرکزی برای تجمع هنرمندان و دانشمندان و محل رونق و شکوفایی فرهنگ و هنرهای اسلامی گردید. وجود معادن متعدد سنگ‌های قیمتی در این ناحیه ثروت بی‌حسابی را در اختیار حکومت نظام در حیدرآباد قرار داد تا به راحتی بتوانند مشوق و حامی هنرمندان و دانشمندان باشند.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

از ایشان خریدیم، از جمله:

- _ سعدی به خط میرعلی با تذهیب عالی
 - _ مینیاتورهای کهنه به قطع رحلی
 - _ خمسه نظامی با مینیاتورهای صفوی
 - _ جُنگ شعر به خط اولیا سمیع با قطع بیاض
 - _ جُنگ شعر اکثراً به خط خود شعرا به قطع رحلی
 - _ تعدادی مینیاتور بسیار عالی که حدس زده می‌شد کار بشنداس و منوهر از هنرمندان معروف و مهم هند بودند
 - _ کتاب‌های دیگری که اکثراً نفیس بودند
 - _ و قالیچه‌ای خریدیم که سجاده خود نظام دکن بود.
- همین‌طور با راهنمایی آقای جوزز و چندین واسطه دیگر، که آشنا شده بودیم، به سراغ نسخه‌های خوب و نفیس رفته و آن‌ها را هر روز خریدیم. کتاب‌های مهم را به هتل می‌آوردیم و در هتل تا پاسی از شب بررسی می‌کردیم و از این کار لذت می‌بردیم.

موزه سالار جنگ^۱

روزها اگر واسطه‌ها قراری نداشتند به دیدن آثار تاریخی در موزه‌ها می‌رفتیم. یکی از این موزه‌ها، موزه سالار جنگ بود. واقعاً موزه‌ای بسیار عالی و خیلی جالب بود. در این موزه آثار بسیار جالبی نگهداری می‌شود. از جمله اشیایی که نظر ما را جلب کرد، مجسمه‌ای از سنگی یک تکه با دو چهره متفاوت بود. در یک طرف بسیار ظریف و هنرمندانه چهره زیبای دختری را طراحی کرده و سنگ را طوری تراشیده بودند که رگه قهوه‌ای سنگ به طرف لباس و رگ سفید سنگ دست‌ها و پاها را تشکیل می‌داد. طرف دیگر این مجسمه، سمبل شیطان بود که قیافه زشت و ناخن‌های بلند زن عجوزه‌ای را به نمایش می‌گذاشت. این مجسمه کار یکی از استادان ایتالیا بود.

نزدیک ساعت ۱۲ بود؛ به اتاق دیگری رفتیم که مجموعه ساعت‌های قدیمی نگهداری می‌شد و مردم در گوشه‌ای از اتاق جمع شده بودند. علت جمع شدن مردم را پرسیدم، گفتند: حدوداً ساعت ۱۲ معلوم می‌شود. روبروی در ورودی اتاق جعبه‌ای به شکل کمد بود. سر ساعت ۱۲ درهای آکاردئونی کمد باز شد. در وسط کمد سندان آهنگری بود، از طرفین داخل جعبه نیز درهای کوچکی باز شد و دو نفری که پتک آهنگری به دست داشتند، به طرف سندان رفتند. از دو طرف، ۱۲ بار با پتک به سندان کوبیدند و ساعت ۱۲ را اعلام کردند. دو نفر پتک به دست به جای خود برگشتند و درها بسته شد. سپس درب بزرگ آکاردئونی هم بسته شد، خیلی جالب بود.

۱. موزه سالار جنگ (Salar Jung Museum) سومین موزه بزرگ هند است که در آن اشیاء قدیمی از سراسر جهان گردآورده شده که نمادی از تمدن‌های گوناگون در جهان است. نواب میریوسف علی‌خان مشهور به سالار جنگ (۱۸۸۹-۱۹۴۹م) که در گذشته‌ها در سمت وزیر بزرگ در حیدرآباد کار می‌کرد طی ۳۵ سال بخش عمده دارایی خود را برای گردآوری این اشیای قدیمی صرف کرد. در این موزه اوراق دست‌نوشته به‌زبان فارسی دری وجود دارد.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

مسلمان شدن دوچرخه‌ران

حیدرآباد شهری قدیم و سنتی می‌باشد، کوچه‌های بسیار باریک و کوچکی دارد که در آن امکان تردد تاکسی وجود ندارد. برای سفر به چنین مکان‌هایی، دوچرخه‌هایی مثل درشکه کوچک وجود داشت که دو نفر مسافر حمل می‌کرد. در یکی از روزها برای دیدن کتابخانه‌ای سوار دوچرخه شدیم. پس از طی مسیری به پل رسیدیم. من دیدم راننده با این دوچرخه کهنه‌ای که ما دو نفر بر آن سوار شده‌ایم با زحمت و رنج زیاد این سربالایی را پدال می‌زدند. گفتم کنار بنزد و بایستد. فکر کرد چون آهسته می‌راند، اعتراض دارم، عذرخواهی کرد. گفتم برعکس، شما خیلی به زحمت می‌افتید، ما پیاده می‌شویم وقتی به سرازیری رسیدید، دوباره سوار می‌شویم و همین کار را کردیم. وقتی دوباره سوار شدیم، پرسید: همه مسافران اینجا (سربالایی) سوار می‌شوند، شما چرا این کار را کردید (پیاده شدید)؟ من وظیفه دارم شما را تا مقصد با همین چرخ برسانم، من در مقابل آن از شما اجرت می‌گیرم. گفتم: دیدم در سربالایی شما خیلی به زحمت می‌افتید و ناراحت شدید، ما مسلمان هستیم و در دین ما همه انسان‌ها با هم برابر هستند.

دوچرخه‌ران هندی بود. در مسیر سؤالاتی از دین ما کرد و از این کار ما خیلی مسرور شده بود. ما را به محل مورد نظر رساند. خواستم کرایه بدهم، نگرفت. اصرار کردم، قبول نکرد. گفتم: من اینجا منتظر می‌مانم هر وقت کار شما تمام شد، هر کجا خواستید بروید، شما را بر می‌گردانم. منزل نوایی بود. ما داخل رفتیم، کار ما طول کشید. من از صاحب‌خانه خواهش کردم این شخص را به داخل خانه دعوت کند و چای به او بدهد. صاحب‌خانه چنین کرد. ما کتاب‌ها را بررسی می‌کردیم و دوچرخه‌ران با تعجب به ما نگاه می‌کرد. چند قطعه خط و شمایل بود. هنگامی که من آن‌ها را نگاه می‌کردم، از من پرسید: این عکس‌ها متعلق به چه کسی است؟ گفتم این شمایل یکی از رهبران مذهبی ما است. شمایل را گرفت و بوسید. صاحب‌خانه آهسته به من گفت: این کارگر است، زیاد رو ندهید. بگذارید برود بیرون و بایستد. دوچرخه‌ران متوجه شد و خودش بیرون رفت. کار ما تمام شد. مقدار زیادی کتاب خریده بودیم که با این چرخ نمی‌توانستیم ببریم. دوچرخه‌ران رفت، وسیله دیگری پیدا کرد و کتاب‌ها را داخل آن گذاشتیم و پشت سر آن با دوچرخه به طرف هتل راه افتادیم. کرایه نمی‌خواست بگیرد، من به اصرار دادم. گفتم: می‌خواهم دین شما را داشته باشم، چه کار باید بکنم؟ من روحانی را می‌شناختم که ایرانی و مقیم حیدرآباد بود. ایشان را راهنمایی کردم به دفتر روحانی برود. چند روز بعد روحانی را دیدم، گفتم: شخصی را که فرستاده بودید، آمد و مسلمان شد.

دوست لوازم رادیوفروشی و مطب دکتر

در یکی از مسافرت‌ها با مرحوم آقای منوچهر زری‌باف برای خرد کردن دلار به بانک مراجعه کرده بودیم. کارهای بانکی در آنجا تشریفات زیادی دارد. منتظر نشسته بودیم که با شخصی آشنا شدیم که در حیدرآباد مغازه لوازم رادیوفروشی داشت. ما را به مغازه‌اش دعوت کرد. با هم دوست شدیم. عید قربان ما را برای ناهار به منزلش دعوت کرد. مسلمان هفت امامی یعنی بحیره بود و گوسفند قربانی کرده بود. برای ما غذایی مثل حلیم خودمان تهیه کرده بود. البته برای ما مخصوص تهیه کرده بود یعنی بدون فلفل و ادویه

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده وایقان

و نمک بود. فکر می‌کردند ما نمک هم نمی‌زنیم. پذیرایی خوبی از ما کرد. اصرار داشت خانه من بزرگ است شما چرا پول هتل می‌دهید؟ من اتاقی به شما می‌دهم آنجا بمانید ولی ما قبول نکردیم. چند روز بعد مرحوم آقای زرّی باف کسالتی پیدا کرد. چون من دکتر یا درمانگاه نمی‌شناختم با تلفن از ایشان خواستم که ما را به دکتر خوبی راهنمایی کند. گفت: همین الان می‌آیم به هتل. آمد و ما را به مطب دکتر برد. خیلی مریض به نوبت نشسته بود. گفتم اینجا به این زودی به ما نوبت نمی‌رسد. گفت: نه! نیم ساعت بیشتر معطل نمی‌شویم. دیدم هر دفعه پنج مریض با هم پیش دکتر می‌روند. وقتی نوبت ما شد آقای زرّی باف با چهار نفر دیگر رفتند داخل مطب. به اصرار، راهنمای خودمان، جوزز، را هم برای ترجمه داخل فرستادیم. چند دقیقه بعد همه ویزیت شدند و آمدند. پرسیدم چقدر زود معاینه شدید. گفت در مقابل میز دکتر، نیمکتی بود که هر پنج نفر آنجا نشستیم. دکتر سؤالاتی می‌کرد. برای بعضی با معاینه، و برای بعضی هم بدون معاینه نسخه می‌نوشت. ما به کار دکتر زیاد اطمینان نداشتیم ولی به ناچار نسخه دکتر را گرفتیم. آقای زرّی باف داروهایی که دکتر داده بود را تا فردا ظهر مصرف کرد. بعد از ظهر فردا کاملاً حالش بهتر شد.

روپیه‌های هزاری

اکثر معاملات در حیدرآباد از طریق بانک انجام می‌گیرد و معمولاً مغازه‌ها و بانک‌ها ساعت ۱۰:۳۰ الی ۱۱ شروع به کار می‌کنند. هر زمانی که کار بانکی داشتیم مجبور بودیم قدری قدم بزینم تا مغازه‌ها و بانک‌ها باز شوند. از مقابل بانکی رد می‌شدیم دیدیم ساعت ۹:۳۰ مردم به صف ایستاده‌اند ولی می‌دانستیم که بانک ساعت ۱۱ باز می‌شود. علت را پرسیدم، گفتند: دولت هند دیشب اعلام کرده روپیه‌های هزاری از رده خارج خواهد شد، هرکسی که روپیه هزاری دارد و از راه قانونی به دست آمده، باید با ارائه مدرک به بانک مراجعه کند و عوض کند و اگر مدرکی برای قانونی بودن نداشته باشد باطل خواهد شد. ما ۳۰ عدد روپیه هزاری داشتیم و مدرکی برای خرد کردن آن نداشتیم. ۳۰ هزار روپیه هم آن زمان پول قابل ملاحظه‌ای بود. خیلی ناراحت بودیم. رفتیم به مغازه دوست لوازم رادیوفروش. در ضمن صحبت جریان را به ایشان گفتیم. پرسید: ۳۰ هزار روپیه الان همراهتان هست؟ گفتیم بله. گفت: به من بدهید. تلفن را برداشت و با شخصی به زبان کجراتی صحبت کرد. ما هیچ نفهمیدیم. گفت: نگران نباشید فردا بیایید پولتان را بگیرید. فردای همان روز رفتیم، معادل پولمان، ۲۰۰ روپیه‌ای به ما داد. پرسیدم به چه صورت توانستید خرد کنید؟ گفت: نگران نباشید. من احساس کردم هنوز نتوانسته خرد کند و این پول را از خودش به ما داده است. به ایشان اطمینان دادم در سفر بعد اگر نتوانست خرد کند ما پولی را که گرفته‌ایم به ایشان پس خواهیم داد.

مشکلات سفر

هتلی در حیدرآباد، مدینه هتل نام دارد. صاحب آنجا فردی ایرانی به نام ضابط حسین بود. یک روحانی ایرانی به نام حاج آقا سید ریحان... در آن هتل اقامت داشت. چند روز قبل، از ایشان چند جلد کتاب خریده بودیم، از جمله: _ نسخه کهنه / احیاء العلوم غزالی که تاریخ دقیق کتابت را فراموش کرده‌ام ولی اگر اشتباه نکنم ۵۰۷ یا

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

۵۰۵ هجری قمری بود

— نسخه کهنه رباب‌نامه

— کتاب طب به‌نام کناش‌الفاخر

— و نسخه‌های دیگر

چون حاج آقا ریحان ... می‌خواستند به شهر دیگری بروند، ما از آقای ضابط حسین پول قرض کردیم و پول کتاب‌ها را دادیم و در قبال آن کتاب‌ها را پیش آقای ضابط حسین گذاشتیم. در روزهای آتی پولی که از آقای ضابط حسین گرفته بودیم پس دادیم و کتاب‌ها را آوردیم. روزی که عازم بمبئی بودیم تا به ایران برگردیم، دوست لوازم رادیوفروش آن شب به هتل آمد، چند بسته شیرینی مخصوص و چند عدد از کارهای دستی حیدرآباد را به عنوان سوغات برای ما آورد. نصف شب پرواز داشتیم. وقتی به فرودگاه بمبئی رسیدیم، کنار ریل‌گردان بارها منتظر شدیم. تمام بارهای مسافران آمد جز بار ما، همه مسافران بیرون رفتند و دستگاه هم خاموش شد. ما به خاطر کتاب‌های خطی، از متصدیان فرودگاه نمی‌توانستیم بپرسیم که بارمان چه شد. آقای منوچهر گفتند: حتماً مشکلی پیش آمده است، خیلی ناراحت بودند و به بیرون از سالن فرودگاه رفتند. بعد از حدود نیم ساعت دیدیم بارهای ما را آوردند و روی ریل انداختند. من با مشکلات زیاد و به کمک چرخ‌دستی، بارها را به بیرون فرودگاه بردم و خوشحالی در چهره شادروان زری‌باف نمایان شد. چند روزی که در بمبئی بودیم کتاب‌ها را با کشتی به ایران فرستادیم. اما چند تا از کتاب‌ها که مهم بود را با خود به ایران آوردیم.

سرنوشت کتاب‌ها

وقتی از مسافرت برمی‌گشتیم اکثر مشتری‌ها منتظر بودند تا ببینند چه کتاب‌هایی آورده‌ایم و هر کسی نسبت به ذوق و علاقه خودش از کتاب‌ها می‌خرید.

— سعدی به خط میرعلی با تذهیب عالی را مرحوم آقای حسین ثقفی اعزاز خریدند.

— مینیاتورهای کهنه به قطع رحلی

— خمسه نظامی با مینیاتورهای صفوی و چند کتاب دیگر را به موزه رضا عباسی دادیم.

— جُنگ شعر به خط اولیا سمیع با قطع بیاض را مرحوم استاد احمد افشار شیرازی خرید.

— جُنگ شعری که اکثراً به خط خود شعرا بود، استاد محیط طباطبایی خرید.

— مینیاتورها را با آقای زری‌باف تقسیم کردیم سهم مرا مرحوم غلامعلی عطارچیان خطاط به یکی از مجموعه‌دارها فروختند.

— و اما قالیچه‌ای که مخصوص نظام دکن بافته شده بود، در بازار به سراغ یکی از فرش‌فروش‌های آشنا بردند و گفتند: این پوسیده است و بیش از ۲۰۰۰ تومان نمی‌خرند. چند روز بعد مرحوم آقای دکتر یوسف نیری برای خرید کتاب مراجعه کردند. صحبت قالیچه شد. گفتند: فردا بیاورید منزل من ببینم. بردم و ایشان قالیچه را دیدند. چون این قالیچه بافت مهمی داشت، به قیمت خوبی خریدند.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

— کتاب *احیاء العلوم و ریاب‌نامه* را هم به کتابخانه دانشگاه مرکزی دادیم.

ادامه ماجرای ۳۰ هزار روپیه

سفر بعدی که می‌خواستیم به هند بروم مقداری تحفه برای دوست لوازم رادیوفروش حیدرآبادی خریدم. وقتی به حیدرآباد رسیدم، اولین کاری که کردم، رفتم به دیدن دوست لوازم رادیوفروشی. از ایشان پرسیدم این پول‌ها چه کار کردی؟ آیا توانستید خرد کنید؟ گفت: بلی. داستانی دارد، گفتم: چی بوده؟ گفت: من اینجا برادری دارم که وضع مالی بسیار خوبی دارد و همیشه در منزل پول نقد دارد. من فرستادم ۳۰ هزار را از او گرفتند تا کار شما در آن موقع راه بیفتد، بعد من خرد کنم تا به ایشان بدهم. دو روز بعد به علی، اموال برادرم صادره شد. تنها آن پولی که به امانت پیش من بود برایش ماند. من هم، بعداً خرد کردم و به ایشان دادم. سپس ادامه داد: من از شما تشکر می‌کنم که باعث شدید آن پول برای برادرم بماند. هدایایی که از ایران برده بودم به ایشان دادم. قبول نمی‌کرد و می‌گفت: شما کاسب هستید، نباید این کار را بکنید. گفتم: ما ایرانی‌ها اگر تحفه‌ای برای کسی ببریم و قبول نکند به ما توهین تلقی می‌شود. با شنیدن این موضوع قبول کرد.

قسمت سوم: سفر به کانپور^۱

اکثر مسافرت‌های ما به شهرهای مسلمان‌نشین بود، بیشتر کتاب‌های فارسی و خطی در این شهرها پیدا می‌شد. شهرت شهر کانپور از نظر ما ایرانی‌ها به دلیل مثنوی کانپور می‌باشد که در ۷ مجلد، در آن شهر چاپ شده، متن آن مثنوی و حواشی آن شرح می‌باشد. وارد فرودگاه شدیم. فرودگاه نسبتاً خلوتی داشت. آدرس راجه^۲ را داده بودند ولی چون به موقعیت شهر آشنا نبودیم از هر که پرسیدیم نتوانست ما را راهنمایی کند. پیرمردی را دیدیم که کمی هم فارسی بلد بود و راجه را هم می‌شناخت. گفت: راه زیادی باید بروید. برای ما وسیله‌ای گرفت و آدرس را به راننده داد و ما با آن وسیله به راه افتادیم. حدود یک کیلومتر ما را از کوچه‌های تنگ و تاریک و کثیف برد. بالاخره بعد از طی مسافت زیادی در این کوچه‌ها به میدان گاهی رسیدیم. گفتند: منزل راجه صاحب اینجا است. در زدیم. پیش‌خدمت آمد، ما را دید و رفت به راجه اطلاع دهد. حدود ۲۰ دقیقه منتظر ماندیم. بالاخره اجازه دادند و ما وارد منزل شدیم. باغ بسیار زیبا و دیدنی بود. انتهای باغ ساختمانی بود که راهنمایی کردند و ما وارد اتاقی شدیم. بعد از چند دقیقه مرد سیاه‌چهره و موقری آمد و از اینکه ما معطل شده بودیم عذرخواهی کرد. دستور پذیرایی داد. ساعت حدود یک بعد از ظهر بود. از ما پرسید: ناهار خورده‌اید؟ ما ناهار نخورده بودیم ولی نمی‌خواستیم آنجا بخوریم، گفتیم: خورده‌ایم. گفت: اینها خسته هستند ببرید خانه مهمان، استراحت بکنند،

۱. کانپور بزرگترین شهر ایالت اوتار پرادش و نهمین شهر پرجمعیت هند است. این شهر برحسب مساحت، پنجمین شهر بزرگ هند است. کانپور همچنین به نام منچستر آسیا شناخته می‌شود. این شهر در کنار رود گنگ قرار گرفته و مرکزی صنعتی نیز به شما می‌رود.

۲. در هند به بعضی بزرگان و معتمدین مذهب هند «راجه صاحب» و به بزرگان و معتمدی مسلمان «نواب صاحب» می‌گویند.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

بعد از ساعت چهار بیابند من کتاب‌ها را می‌آورم تا ببینند. کنار باغ، ساختمان مجللی بود. پنجره‌ها به طرف رودخانه بزرگی باز می‌شد و چشم‌انداز بسیار زیبایی داشت. مقابل پنجره‌ها بهار خواب بزرگی بود که تخت مرمر بسیار بزرگ و زیبایی داشت. پیش خدمت‌ها گفتند شما تا ساعت چهار استراحت کنید. ما سر ساعت چهار می‌آییم و شما را پیش راجه می‌بریم. دوستم گفت: ناهار بخوریم یا نه؟ چه کار بکنیم؟ تصمیم گرفتیم بیرون از باغ برویم و غذایی تهیه کنیم. خواستیم از درب خارج شویم که دربان پرسید: کجا می‌روید؟ گفتیم: می‌خواهیم کمی قدم بزنیم. هیچ غذایی که به درد ما بخورد پیدا نکردیم. بالاچار چند تا تخم‌مرغ گرفتیم و داخل کتری چای پختیم و خوردیم. حدود ساعت چهار بود که پیش خدمت درب اتاق را زدند. باز کردیم، پیش خدمت گفت: عصرانه حاضر است، بفرمائید میل کنید. دیدیم در بهار خواب روی تخت مرمر عوض عصرانه ناهار مفصلی چیده‌اند، ولی ما خودمان را با تخم‌مرغ سیر کرده بودیم. کمی چای با کیک خوردیم. گفتند: راجه منتظر شما هستید. ما را بردند به سالن مهمانی که قبل از ظهر رفته بودیم. دیدیم راجه روی میلی نشسته است. گفت: هر شخص مهمی از هر جای دنیا به هند بیاید، حتماً به دیدن من هم می‌آید. مقدار زیادی کارت ویزیت به ما نشان داد. بعضی‌ها را می‌شناختم. از جمله آقای دکتر بهاری و آقای سید قدوس مشهدی که ایشان سال‌های زیادی به هند می‌رفتند. ما را به سالنی برد که مثل موزه بود با انواع و اقسام خنجر، شمشیر، گلدان، کوزه‌های بزرگ چینی زیرخاکی و کلکسیون بشقاب.

انواع و اقسام بشقاب‌ها، کتاب‌های نفیس با مرقع ناخنی بسیار عالی و بارقم، ولی قیمت‌ها را خیلی بالا می‌گفت. ما نمی‌توانستیم کتاب زیادی از ایشان بخریم چون پول کافی نداشتیم. چند جلد کتاب از ایشان خریدیم و گفتیم: سفر بعدی با آمادگی کامل می‌آییم و خرید بیشتری می‌کنیم. دستور داد ما را با ماشین مخصوصی به فرودگاه بردند.

قسمت چهارم: سفر به پونه^۱

در بمبئی عتیقه‌فروشی به نام حاجی بائی بود. به ما پیشنهاد کرد سفری به پونه بکنیم. عازم پونه شدیم.

۱. پونه یا پونا هشتمین شهر بزرگ کشور هند و دومین شهر ایالت مهاراشترا پس از کلان‌شهر بمبئی است. پونه گویش محلی نام این شهر است که در سال‌های اخیر به‌عنوان نام رسمی شهر پذیرفته شده است در مقابل نام پونا که گویش انگلیسی نام شهر و یادگار دوران استعمار انگلیس بود. با این وجود هنوز در مواردی به ویژه در نام مؤسسات و شرکت‌هایی که پیش از این به ثبت رسیده‌اند از نام پونا استفاده می‌شود. پونه شهری قدیمی است که سابقه آن به عنوان شهر به ۹۳۷ م باز می‌گردد. ماهاراجه شیواجی بنیان‌گذار پادشاهی مراتا، در این شهر به دنیا آمد و در همانجا می‌زیست. در سال ۱۷۳۰م پونه به مهم‌ترین مرکز سیاسی حکومت مراتا تبدیل شد. از سال ۱۸۱۷م که به امپراتوری بریتانیا پیوست تا به هنگام استقلال هند، به عنوان پایتخت انگلیسی‌ها در فصل بارندگی به کار می‌رفت. شهر پونه اکنون با صدها مؤسسه آموزشی و نه دانشگاه بیش‌تر به‌عنوان شهری دانشگاهی شناخته می‌شود. افزون بر این کارخانجات مختلف و صنایع شیشه‌سازی و ریخته‌گری همچنین شرکت‌های فناوری اطلاعات و خودروسازی از دیگر مرکز اقتصادی منطقه پونه به‌شمار می‌آیند. پونه شهری است آرام و خوش آب و هوا، دارای چندین بنای تاریخی و جاذبه‌های توریستی، که در میان دیگر شهرهای هند موقعیت نسبتاً ممتازی دارد.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده وایقان

هیچ آشنایی در پونه نداشتیم. از عتیقه‌فروشی که چند جلد کتاب خطی پشت وپشتین گذاشته بود، سراغ کتاب‌های خطی را گرفتیم. به ایشان گفتیم: اگر برای ما کتاب پیدا کنی، حق شما محفوظ است. گفت: فردا بیاید من چند نفر می‌شناسم، از آن‌ها وقت می‌گیرم و شما را می‌برم. فردا رفتیم. ما را پیش خانمی برد که ۷۰ جلد کتاب خطی داشت. خانم فارسی صحبت کرد و گفت: اصلیت من ایرانی است. شوهر من، منشی سلطان دکن بود. پس از بررسی کتاب‌ها، قیمت آن‌ها را از خانم پرسیدم. گفت: من به ایرانی‌ها اطمینان دارم. خودتان قیمت بگذارید و ببرید. از ما با چای، شیرینی و میوه به طرز ایرانی پذیرایی کرد، که خیلی چسبید، چون در هند چای را با شیر مخلوط می‌کنند و می‌جوشانند، ما هم به آن عادت نداریم و مدت‌ها بود که هوس چای ایرانی کرده بودیم. مشغول تقویم کتاب‌ها شدیم. سر قیمت با خانم به توافق رسیدیم. حدود یک ماه بود که در هند بودیم. روزهای آخر مسافرتمان بود و پولمان تمام شده بود. از خانم خواهش کردم که بابت کتاب‌ها بیعانه‌ای بدهیم و بعد از دو ماه که برگشتیم بقیه پول را بدهیم و کتاب‌ها را ببریم. گفت: شما کتاب‌ها را ببرید، من در تهران آدرس و شماره حساب می‌دهم، شما به این حساب واریز کنید. من اول فکر کردم تعارف می‌کند، بعد دیدم نه! جدی است. خیلی خوشحال شدیم. آدرس را گرفتیم و کتاب‌ها را بردیم به مغازه عتیقه‌فروشی. کمیسیون عتیقه‌فروش را هم دادیم. عتیقه‌فروش خواست به ما محبتی بکند. گفت برای من از کشمیر میوه خاصی آورده‌اند که در دیگر نقاط هند پیدا نمی‌شود. فرستادم بیاورند تا شما آن را بخورید. آوردند، دیدیم خرمالو است در صورتی که ما خیلی میوه‌ها در هند دیدیم که ما در ایران نداریم ولی تعجب می‌کنم چطور خرمالو در آنجا نیست. کتاب‌ها را آوردیم به بمبئی، بعد با کتاب‌های دیگر به ایران فرستادیم.

چند روز بعد که عازم تهران بودیم، شب قبل از پرواز واسطه‌ای آمد و گفت: مقداری کتاب دیده است. با وجود اینکه هیچ پولی نداشتیم به اصرار واسطه رفتیم و کتاب‌ها را دیدیم. یک جلد قرآن نفیس به خط عبدا... طباع هروی داشت. من نتوانستم از آن قرآن دل بکنم، از آقای جوزر پول گرفتم و قرآن را خریدم. نمی‌توانستیم همراه خودمان بیاوریم ولی من تصمیم گرفتم هر طوری شده با خود بیاورم. از برکت خود قرآن توانستیم بیاوریم. اولین مشتری که در ایران برای دیدن قرآن آمد آقای کریم‌زاده تبریزی بود. آمدند و تا قرآن را دیدند، پسندیدند و خریدند. ، جا دارد که از زحمات ایشان قدردانی کنم که سال‌های سال برای جمع‌آوری آثار ایران و چاپ و نشر کتاب‌هایی که مربوط به هنر ایران می‌باشد مانند احوال آثار نقاشان قدیم ایران و کتاب قلمدان و کتاب‌های دیگر تلاش کردند، مرکز اصلی ما بمبئی بود. آنجا چندین واسطه پیدا کرده بودیم که در نبود ما کتاب پیدا می‌کردند و به ما اطلاع می‌دادند.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

قسمت پنجم: سفر به بمبئی^۱

تازه به ایران برگشته بودیم که یکی از واسطه‌ها اطلاع داد که فوری به هند بیایید. چند روز بعد رفتیم. ما را پیش نوایی بردند که در محل اعیان‌نشین شهر زندگی می‌کرد. خانه بسیار مجللی داشت. ماشین شخصی، در حیاط بود که در آن زمان در هند هر کسی ماشین شخصی نداشت. پرسید: چه کتاب‌هایی می‌خواهید؟ گفتیم کتاب‌های قدیمی. قطعات خط خوبی از خطوط ممتاز مرحوم میرزا غلامرضای اصفهانی، چند کتاب تزئینی از جمله سعدی به خط سید گلستانه، قطعه خطی مزین به سوره حمد از میرزا غلامرضا و خط شکسته از میرزا غلامرضا آورد که همه را خریدیم.

در بمبئی مسجدی به نام مغول مسجد هست. امام جماعتی به نام زنده‌یاد حجت‌الاسلام رجیبی داشت. بسیار مرد شریف و انسانی وارسته، که نماینده حضرت آیت ا... العظمی نجفی مرعشی بود. شب‌ها بعد از نماز در دفتر ایشان می‌نشستیم. از علمای شیعه و اهل علم می‌آمدند. گاهی تا پاسی از شب بحث و صحبت ادامه داشت. شخصی برای دیدن آقای رجیبی آمده بود. ما را به ایشان معرفی کرد. گفت کتابخانه‌ای را به شما نشان می‌دهد که کتابخانه مهمی است. واسطه‌ای را معرفی کرد که روز بعد با او قرار می‌گذاشتیم و برای دیدن کتاب‌ها رفتیم. محلی در نزدیکی بمبئی رفتیم، بسیار محل زیبایی بود. ساختمان مهمی داشت و وسط باغ قرار گرفته بود. متعلق به نوایی بود و ایشان قبلاً با نواب هماهنگ کرده بود. ما را به اتاق نواب راهنمایی کردند. پیرمردی قدبلند و تندخو بود. کمتر حرف می‌زد. چندین پیش‌خدمت داشت. یکی از پیش‌خدمت‌ها ما را به اتاقی برد که داخلش کلی کتاب و آلبوم و عکس‌های قدیمی بود. ما حدود ۲۵ هزار روپیه قیمت گذاشتیم. واسطه پیش‌نواب رفت و برگشت و گفت: از ۳۵ هزار روپیه کمتر نمی‌دهد.

۱. بمبئی با نام جدید مومبای پایتخت ایالت ماهاراشترا از مهم‌ترین شهرهای کشور هند است. بمبئی در زبان هندی به معنای ساحل خوب است. این نام را، استعمارگران پرتغالی روی این شهر نهادند. در سال ۱۹۹۶ نام این شهر، به «مومبای» تغییر یافت که نام یکی از خدایان زن هندی است. اما در خارج از هند، این بندر بزرگ همچنان به بمبئی معروف و یکی از چهار شهر بزرگ و پرجمعیت کشور هندوستان و پایتخت تجارتهای آن به شمار می‌رود. این شهر در واقع مرکز بانکداری، تجارت، مبادلات مالی، بازرگانی و صنعت کشتی‌سازی هند به شمار می‌رود. تمرکز امور اقتصادی و تجاری در بمبئی پس از استقلال هند نیز ادامه یافته و به عنوان شاهراه ارتباطی هند با ایران و جهان عرب اهمیت راهبردی خود را حفظ کرده است. بندر بمبئی، بزرگترین مرکز تولید پارچه‌های پنبه‌ای و فیلم‌های سینمایی شبه قاره هند است و از این رو به «بالوود» نیز شهرت دارد. شدیدترین جلوه‌های تضاد طبقاتی جامعه هند را می‌توان در این شهر یافت. از یک سو صاحبان ثروت‌های سرشار در این شهر زندگی می‌کنند و از سوی دیگر توده‌های فقیری که حتی قادر به سیر کردن شکم خویش نیستند. بیش از نیمی از جمعیت شهر، در حصارآبادها و حلبی‌آبادها به تیرگی روزگار می‌گذرانند. بسیاری از شهروندان هندی از ایالت‌های مختلف به امید فرصت‌های شغلی به این شهر مهاجرت می‌نمایند. از همین رو تعداد ساکنین این شهر در روز ۳ میلیون نفر بیش از ساکنین در شب برآورد می‌شود. در زمان استعمار انگلیس بر هند، بمبئی مرکز بخش‌های اداری و حکومتی انگلستان در شبه قاره هند به شماره رفته و از نظر انگلستان «دروازه هند» بود. امروزه بمبئی یکی از مراکز بزرگ تجاری، فرهنگی و گردشگری هندوستان است.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

من احساس کردم واسطه راست نمی‌گوید. شب به آقای جوزر زنگ زدم و داستان را تعریف کردم. ایشان گفتند من واسطه را می‌شناسم. آدم درستی نیست. دو روز بعد با آقای جوزر به محل آدرس رفتیم. بعد از یک ساعت جستجو در خیابان‌ها آدرس را پیدا کردیم. آقای جوزر رفتند و با نواب صحبت کردند و از نواب پرسیدند: چه مبلغی به شما گفته‌اند؟ به جوزر گفته بود ۱۵ هزار روپیه. فردای آن روز هم یک هندی را به آنجا برده بود و همه را به ۱۷ هزار روپیه خریده بودند. نواب وقتی قضیه را فهمید، خیلی ناراحت شد و ما را به داخل ساختمان دعوت کرده، گفت: چند جلد کتاب خوب دارم که آن‌ها را به شما خواهم داد.

— یک جلد کلام... نفیس و سه سطری آورد که خطاطش همان کسی بود که سر در تاج‌محل را نوشته و در *تحفة العالم* شرح حالش هست.

— یک جلد کتاب به خط سلطان‌علی مشهدی

— و چند جلد کتاب دیگر خریدیم.

فردای همان روز کاری نداشتیم و در خیابان محمدعلی رود^۱ چوری بازار مسجدی بود متعلق به فرق هفت امامی که زیر نظر آقاخان محلاتی بود. رفتیم برای دیدن داخل مسجد. تا سقف با سنگ مرمر کار کرده بودند و تمام آیات قرآن روی سراسر دیوارها حکاکی شده بود و داخل خطوط را با طلا پر کرده بودند. خیلی جالب بود.

سپس به معبدی رفتیم که متعلق به هندوها بود. داخل معبد چند مجسمه بود که مردم به آن‌ها تعظیم می‌کردند. پیروان معبد مردهایی بودند که موهای سرشان را از ته با تیغ می‌تراشیدند و فقط وسط سرشان را حدود ۲۰ یا ۳۰ سانتیمتر بلند می‌کردند. قیافه عجیب و غریبی داشتند. دوستی از بمبئی که همراه ما بود از دیدن این مجسمه و احترامی که پیروان آن به این مجسمه می‌گذاشتند خنده‌اش گرفت و با صدای بلند خندید. یک نفر از متصدیان معبد آمد و اعتراض کرد و ما را به طرف درب خروجی راهنمایی کرد. متصدی آنجا متوجه شد که من به دوستم اعتراض کردم. چون مرحوم استاد محیط طباطبایی گفته بودند در هند فرق مذهبی زیادی هستند، هر کجا دیدید چند نفر به شخصی یا مجسمه‌ای احترام می‌گذارند، شما هم بایستی از نظر ادب احترام بگذارید. نزدیک درب خروجی اتاقی بود که مأمور ما را به آن اتاق راهنمایی کرد. من نرفتم، شخصی از اتاق بیرون آمد و مؤدبانه هر دوی ما را تعارف کرد، وارد اتاق شدیم. شروع به صحبت کرد، ما کاملاً متوجه نمی‌شدیم. رفتند و مترجم آوردند. مترجم گفت: این دوست شما نسبت به این بت‌ها بی‌احترامی کرده و شما به این دوستتان اعتراض کرده‌اید و آن‌ها متوجه شده‌اند. از بی‌احترامی دوستتان خیلی ناراحت شده، اما از کار شما خیلی خوششان آمده است. کادویی که مربوط به معبد است به شما هدیه می‌کنند. ما عذرخواهی کردیم و از معبد خارج شدیم. بعد از یک هفته به ایران برگشتیم.

۱. در هند به خیابان، رود می‌گویند.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

سرانجام خطوط

خطوط میرزا غلام‌رضای مرحوم را استاد شبیری خریدند که یکی از استادان انجمن خوشنویسان بود. بعد از چند سال ایشان تصمیم به فروش قطعات خود کرده بودند. همه را به کتابخانه ملی ایران خریدیم. کتاب به خط سلطان علی مشهدی را محمدعلی خان مسعودی خریدند که از مجموعه‌داران آن زمان بودند. و قرآنی که کاتب‌اش، خطاط سر در تاج‌محل و بسیار هم نفیس بود، چندین نفر از مجموعه‌داران، از جمله: مرحوم دکتر جزایری، سهیلی خوانساری و دکتر نیری آمدند که از نظر قیمت معامله‌مان نشد. آقای سهیلی^۱ به مهندس شریف امامی^۲ اطلاع داده بود. ایشان آمدند، قرآن را دیدند، مورد پسندشان شد و خریدند. دو هزار تومان از مبلغ کل قرآن، همراهشان کم بود، گفتند: قرآن باشد، بعداً می‌آیم، پول را می‌دهم و می‌برم. گفتیم ببری بقیه طلب من. برادرشان که همراه ایشان بود گفت: آقا شما ببری من پول را بعداً می‌آورم و به مستوفی می‌دهم. گفتند: نه! من نمی‌توانم این کار را قبول کنم، من مرد سیاسی هستم، از این مغازه که بیرون رفتم معلوم نیست چه سرنوشتی داشته باشم. قرآن را نبردند. بعداً پول را آوردند و قرآن را بردند.

قسمت ششم: سفر به دهلی^۳

در تمام سفرها، اول به بمبئی می‌رفتیم. بعد از آنجا به هر شهری که می‌خواستیم، می‌رفتیم. این بار مقصدمان دهلی بود ولی طبق معمول به بمبئی رفتیم و به اتفاق دوستان آقای جوزر، چند روزی را در بمبئی بودیم. جزیره‌ای در نزدیک بمبئی بود که می‌گفتند: جزیره میمون‌هاست. وقتی وارد جزیره می‌شوید میمون‌ها به پیشواز شما می‌آیند. به همین دلیل هر کسی مقداری موز می‌گرفت تا وقتی میمون‌ها آمدند به آن‌ها بدهند. ما هم، همین کار را کردیم. از کشتی پیاده شدیم چندین میمون آمدند و ... یکی از توریست‌ها وقتی میمون آمد تا موز را بگیرد، زد به دست میمون و دست میمون درد گرفت و میمون فرار کرد ... در داخل جزیره، وسط سنگ‌ها را کنده بودند و اتاق‌های متعدد و استخر درست کرده بودند. عجیب این بود که وسط دریای آب تلخ، استخر آب شیرین و مناظر خیلی زیبایی وجود داشت. با این که تمام جزیره سنگ بود، از وسط سنگ‌ها درختان بزرگ و تنومندی به عمل آمده بود. زیر درختی ایستاده بودیم. توریستی که با پیش به دست میمون زده بود کنار ما ایستاده بود. متوجه شدیم بالای درخت یک میمونی آمده، در دستش نارگیلی است و این شخص را تعقیب می‌کند. میمون می‌خواست نارگیل را به سر آن شخص بزند،

۱. رئیس کتابخانه ملک

۲. رئیس مجلس سنا

۳. دهلی دومین کلانشهر بزرگ هند است و دهلی نو، پایتخت هند، نیز بخشی از این کلانشهر است. شهر دهلی یکی از بزرگترین شهرهای هند است و با قدمتی افزون بر ۵۰۰۰ سال به همراه دمشق و بنارس از قدیمی‌ترین شهرهای جهان محسوب می‌شود. این شهر تا کنون ۱۱ بار ویران گشته و از نو ساخته شده است. دهلی قدیمی‌ترین ناحیه مسکونی جهان به شمار می‌رود که تا کنون همواره مسکون بوده است. دهلی آمیخته‌ای است از جامعه سنتی و مدرن و نمودی است از اجتماع مذاهب، قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف.

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق زاده وایقان

که توریست فهمید و فرار کرد. میمون بلافاصله نارگیل را پرت کرد ولی به آن شخص نخورد. در دهلی، دستشویی هتل پنجره‌ای به بیرون داشت. من صبح صورت خود را با ریش تراش اصلاح می‌کردم. از پنجره متوجه شدم بالای دیوار میمونی نشسته، به من نگاه می‌کند. من ریش تراش را به صورت می‌کشیدم و او هم به تقلید از من دستش را به صورتش می‌کشید. اصلاح تمام شد. ریش تراش را گذاشتم آنجا و آمدم بیرون، دیدم میمون آمده، می‌خواهد ریش تراش را ببرد، ما رسیدیم و فرار کرد. چند روز بعد به دهلی رفتیم. در دهلی دوستی داشتم به نام دکتر اسلم‌خان که گوینده برنامه فارسی رادیو دهلی بود. به ایران هم آمده بودند و در دانشگاه دهلی هم تدریس می‌کردند. از ما برای بازدید از دانشگاه دعوت کردند. در مسیر دانشگاه دیدیم پلی در دست احداث بود و زن‌ها با چه زحمات زیادی سیمان و مصالح دیگر را در ظرفی که خودش هم خیلی سنگین بود به بالای پل می‌برند. از ایشان پرسیدم: حالا با وجود بیل‌های مکانیکی و وسایل جدید پیشرفته، چرا زنان چنین کارهای سختی را انجام می‌دهند؟ گفت: جواب شما را در دانشگاه خواهیم داد. وقتی به دانشگاه رسیدیم، در بازدید از جاهای مختلف ما را به اتاق آزمایشگاه بردند. دکتر اسلم‌خان گفتند: در این آزمایشگاه از مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین وسایل استفاده می‌شود. در پلی را که دیدید از قدیمی‌ترین وسایل استفاده می‌کنند، چون جمعیت هند زیاد است، می‌خواهند کاری برای کارگرها باشد. اگر از وسایل جدید استفاده کنند خیلی از کارگرها بیکار می‌مانند. دکتر اسلم‌خان راجه‌ای را به ما معرفی کرد که کتاب و عتیقه‌جات زیادی داشت. به اتفاق رفتیم در دهلی به منزل راجه. در طبقه دهم ساختمانی بسیار عالی سکونت داشت. وارد سالن شدیم. میز ناهارخوری بزرگی از شیشه میرال بود که راجه گوشه‌ای از میز نشسته و مشغول غذا خوردن بود. کنار میز هم چندین پیش خدمت به رسم هندی‌ها ایستاده بودند. به ما هم هیچ تعارف نکرد. وقتی غذایش تمام شد رفت به اتاق دیگر. پیش خدمت‌ها به ما گفتند پشت سر راجه به آن اتاق برویم. در اتاق دوم تختی با پایه‌های کوتاه و متکای خیلی باریک بود. راجه روی تخت خوابید و چندین بار پاها و دست‌هایش را باز و بسته کرد و بلند شد. ما گفتیم: حتماً می‌خواهد ورزش کند. هیچ اعتنایی هم به ما نداشت و از کارهایش متعجب شده بودیم. بلند شد و رفت به سالن سوم. ما هم پشت سر آن وقتی وارد شدیم مثل موزه بود. انواع و اقسام اشیاء شکستنی و چاره‌های رنگی (لوسترهای بزرگ) و عتیقه‌جات و مبل‌های آنتیک بود. به ما تعارف کرد بنشینیم، سپس دستور داد از ما پذیرایی کردند. بعد از ما پرسید: چه می‌خواهید؟ راهنما گفت: کتاب می‌خواهند. دستور داد ۳ جلد قرآن خطی آوردند.

— یک جلد قرآن به قطع وزیر، با کاغذ سرمه‌ای رنگی که تمام قرآن با آب طلا کتابت شده بود.

— قرآن دوم به قطع سلطانی، خط بسیار زیبا و سرلوح بسیار عالی، هر کدام از سر سوره‌ها حدود ۵ سانت تزئینات داشت و زمان صفویه نوشته شده بود. قرآن رقم نداشت، اما تذهیب بارقم بود. اسم مذهب الان یادم نیست و فراموش کرده‌ام.

— قرآن سوم، سه سطری با جلد ممتاز، خط ثلث و نسخ، تذهیب عالی.

قیمت را خیلی بالا می‌گفت و مبلغ مورد نظر ایشان را ما نداشتیم. ناچار شدیم از ایران پول بخواهیم. آن موقع هم پول فرستادن از ایران مخصوصاً به هندوستان خیلی مشکل بود. به ناچار برادر کوچکم از ایران با

سفر به هند برای جمع‌آوری میراث مکتوب اسلام و ایران (گفتگو با استاد خلیل مستوفی) / علی صادق‌زاده و ایقان

خودش پول به هند آورد و قرآن‌ها را خریدیم. این سفر ما با انقلاب مصادف شده بود. همه فرودگاه‌ها بسته شده بود. از دهلی به بمبئی برگشتیم. دیگر هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم. عجله داشتیم به ایران برگردیم. هر روز به دفتر ایران‌ایر می‌رفتیم تا از باز شدن فرودگاه اطلاع پیدا کنیم. بالاخره بعد از چند روز فرودگاه باز شد. با اولین پرواز به ایران برگشتیم.

عاقبت تلخ کتاب‌ها

اما آن موقع برای فروش کتاب موقعیت خوبی نبود. هرچه پول داشتیم در هند خرج کرده بودیم. علاوه بر آن مقداری هم بدهکار بودیم. برای فروش کتاب‌ها هر چه تلاش کردیم، نتوانستیم. بعضی روزها مرحوم استاد ابراهیم بوزری^۱ می‌آمدند، قرآن بزرگ را می‌دیدند و خیلی خوششان می‌آمد. قرآن را حدود ۱۰ الی ۱۵ دقیقه تماشا می‌کردند و واقعاً لذت می‌بردند. دو مرتبه بعد از نیم ساعت می‌گفتند بده باز هم نگاه کنم. به هر کدام از مشتریان که تلفن کردم، هیچ کس حاضر به خرید نبود. مؤسسات هم خرید نداشتند. شخصی به نام آقای برقی^۲ مراجعه کرد. طالب خرید شد. اما قیمتی که می‌خواستند حدود خرید ما در هند بود. ندادم. هیچ سودی برای ما نداشت. چند روزی منتظر شدم. خریداری پیدا نشد. بالاچار دو مرتبه زنگ زدیم به ایشان و گفتیم بیایید معامله کنیم. آمدند. این دفعه ۲۰ درصد هم کمتر از قیمت قبلی خواستند. این بار از قیمت خرید هم کمتر بود و ندادم. هیچ خرید و فروشی هم انجام نمی‌گرفت. واقعاً مانده بودم. دیگر به ایشان هم نمی‌توانستم بگویم. روزی در خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی ایشان را دیدم. از ایشان گله کردم. گفتیم قرآن به آن نفیسی را نخردید. گفتند حالا هم بدهی می‌خرم. این بار ۱۰ درصد هم زیر قیمت بار دوم مشتری بود، یعنی ۳۰ درصد پایین‌تر از قیمت خرید. بالاچار فروختم. دو قطعه چک به من دادند که به زحمت وصول شد. قرآن طلایی را هم عتیقه‌فروشی با چند جلد کتاب معاوضه کرد. قرآن سه سطری را هم مرحوم آقای دکتر خرمی خریدند. از هند خاطرات زیادی دارم ولی در اثر گذشت زمان، که تقریباً ۳۷-۳۸ سال پیش بود، اکثراً آن‌ها را فراموش کرده‌ام. در پایان از استاد مستوفی به خاطر حوصله‌ای که در تهیه این مطالب به خرج دادند و فرصتی را در اختیار بنده نهادند تا از تجربیات ارزنده استاد بهره‌مند شده و در اختیار علاقمندان قرار دهیم، سپاسگزارم.

۱. استاد خوشنویسی ایران.

۲. خریدار نسخه‌های خطی.